

# بیداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

اگر ما دین‌ها را

از بین نبریم

دین‌ها ما را

از بین می‌برند

در بیشتر سفره‌های

هفت سین امسال

شاهنامه ایرانی جای

قرآن عربی را گرفت

شماره ۴۹ - سال نهم - اردیبهشت ۲۷۱۸ ایرانی

ماه می ۲۰۱۰ مسیحی - ۱۳۸۹ تحمیلی عربی

خود را برای همیشه زنده و ماندگار گردانید.  
اگر ما امروز سپاسگزار تلاش‌های خستگی  
ناپذیر او هستیم. نسل‌های آینده از او ستایش  
خواهد کرد و از او خواهد آموخت.

یک مسلمان ایرانی، تنها از این جهت  
مسلمان است که پدرش مسلمان بوده  
است و پدر او نیز بهمین دلیل مسلمان  
بوده که پدری مسلمان داشته است، و  
پایان این خط زنجیر به زرتشتی فلک  
زده‌ای می‌رسد که با شمشیر عرب  
لااله الا الله گفته بود، بی آنکه حتی  
معنی آن را دانسته باشد.

شجاع‌الدین شفا - تولد دیگر



شجاع‌الدین شفا  
بزرگمردی که به تاریخ  
پیوست

و

استاد شجاع‌الدین شفا یکی از راستگوترین  
گزارش‌کنندگان تاریخ در سن ۹۲ سالگی  
درگذشت.

دکتر شفا تا آخرین روزهای زندگی‌اش در حال  
نوشتن و خواندن بود و آخرین کتابش را هم  
به نام..... که می‌گفت بهترین کتاب اوست  
به پایان بُرد.

استاد شفا در روز ۱۷ آوریل ۲۰۱۰ برابر با ۲۸  
فروردین ۱۳۸۹ به دور از میهنی که عاشقانه  
دوستش میداشت در خاک غربت پاریس،  
چشمان خسته خود را پس از ۷۰ - ۸۰ سال  
کاوش بی وقفه در برگ‌های تاریخ و ادب ایران  
و جهان فرو بست و به آرامش رسید.

استاد شفا در جایگاه یک ادیب نامدار، یک  
پژوهشگر راستین و یک مبارز دلیر و بزرگ

## غمی که سراسر ایران را فراگرفت

با دلی پُراندوه از درگذشت مرد بزرگ ادب و سیاست دکتر شجاع‌الدین شفا آگاه شدیم، هرچند او اکنون و به ظاهر در میان ما نیست  
ولی رهنمودها، کتاب‌ها و پژوهش‌های دانشورانه‌اش همیشه در برابر ما و همه‌ی دلدادگان به ایران خواهد بود. همدردی می‌کنیم با  
خانواده او، بستگانش و همه دوستدارانش در سراسر ایران.

هما احسان - دکتر مهدی ادهم - نوید ادهمی - دکتر سیروس اسدی - دکتر مهشید اسدی - نادره افشاری - بزرگ امیدوار - پرفسور مسعود انصاری -  
دکتر ناصر انقطاع - دکتر هوشنگ انور - دکتر احمد ایرانی - سعید اوحدی - امیل ایمانی - هومر آبرامیان - فرد آبرامیان - دکتر نادر آزاد راد - سیاوش  
آذری - دکتر پرویز بابالای - بهراز بحری - مرتضا برقمی - پرفسور منوچهر جمالی - دکتر بهرام چوبینه - دکتر انوشیران حاتم - دکتر خسرو  
خزاعی - دکتر اسماعیل خویی - پریش دیا - دکتر رضا رضاپور - ناهید رضاپور - پرویز روانی - دکتر لطف‌اله روزبهانی - دکتر حسن رهنوردی -  
مرداوینج زیاری - آبتین ساسانفر - (خانم) سرور - پاریس سعدی - کورش سلیمانی - دکتر هوشنگ سلیمانی نژاد - مهدی شاهرخی - سیروس  
شرفشاهی - جمشید شمالی - دکتر میرهاشم ضیایی - شهاب عقیقی - شایان کاویانی - سیاوش لشگری - مرتضا لطفی - میرزا آقا عسگری (مانی) -  
محمد مجزا - نوشین مدنی - آریا مزدک (اصفهان) - دکتر منوچهر مزینی - حنیف معلم - هوشنگ معین زاده - کاظم ملک - سیامک مهر - دکتر  
محمدعلی مهرآسا - دکتر مرتضا میرآفتابی - پرویز مینویی - جمشید نوری - دکتر کاظم ودیعی - هوشنگ وزین - همایون هوشیارنژاد - جوانان  
پخش‌کننده بیداری در ایران - سایت روشنگر کاوه سرا





## بررسی و تأملی در کتابهای موسوم به آسمانی!!

کردستان

بخش (۲۰)

این فرار به دستور عمر خلیفه دوم، مبدأ تاریخ اعراب و مسلمانان شد. البته این تاریخ چون بر مبنای سال قمری بوده است، مدتهاست در میان کشورهای مسلمان و حتا اعراب، مطرود شده است و این کشورها در مکاتبات از تاریخ میلادی استفاده می‌کنند. بدبختانه در ایران زمانی که خیام و دیگر منجمان ایرانی سال شمسی را که علمی است پیشنهاد کردند، تنها با محاسبه‌ای ساده تعداد سال‌ها را کم کردند و بنا را بر همان تاریخ هجرت نهادند و سالشمار ایرانی را بر تاریخ هجری پیاده کردند که کاری به غایت خلاف عرق ملی و فرهنگ میهنی بوده است. اتفاقاً در رژیم پیشین یکی از کارهای زیبا و نیک، همان تغییر تاریخ هجری بود. تغییر مبدأ تاریخ ایرانی از فرار محمد به بنیاد سلسله‌ی هخامنشی اقدامی درست و میهنی بود که متأسفانه یکی از نخست وزیران سال آخر رژیم، آن را با شتاب تغییر داد و به همان روال نخست برگرداند. گرچه مشایخ و منجمان آن روز چیزی نزدیک چهار قرن را آگاه و یا ناآگاه از آن تاریخ قطع کردند و زمان‌ها را به حساب نیاوردند، اما هرچه بود، آن تاریخ هم ریشه‌اش ایرانی بود و هم سال و ماه شمارش ایرانی و با سال خورشیدی ایرانی و تقویم ایرانی هماهنگی کامل داشت.

\*\*\*

برگردم به متن قرآن:

برابر آنچه در بالا توصیف شد، سوره‌های: یونس، هود، یوسف، الرعد، ابراهیم، الحجر (سنگ)، النحل (زنبور)، الاسراء، الکهف، مریم، طه و الانبیاء همه در مکه نوشته شده‌اند و محتوایشان مثل هم و تکرار مکررات است.

من این سوره‌ها را که محمد تمام نام‌هایشان را از محتوای تورات و انجیل گرفته است، به صورت کلی بررسی می‌کنم و چند آیتی شایسته‌ی تأمل و دقت در آنها را که نشان میزان فهم و درایت و معلومات الله خالق کائنات باید باشند، مورد اشاره قرار می‌دهم:

در واقع، از این چند سوره که محتوایشان سراسر لفاظی و سخنان تکراری است، تنها چندآیه را که در تضاد کامل با خرد و منطقند می‌نویسم؛ تا به سوره‌هایی که در مدینه نوشته شده‌اند برسیم. آنجا است که سخن حضرت تبدیل به دستور و قدرت نمائی یک سلطان و حاکم قهار می‌شود.

آیه ۱۲ یونس: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»

«همانا رسولی از جنب شما برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت و نوع پروری، فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما براو سخت می‌آید و

با دقت نظر به روند کار دین‌ها و رفتار پیروان ادیان، همچنین با نگاه ژرف به ساختار و فلسفه‌ی آئین‌های مشهور به آسمانی، و مطالعه‌ی تاریخ جهان، به روشنی درمی‌یابیم که آئین‌های سامی چه به هنگام ظهور و چه در گذار عمرشان هیچ گاه راهنمای بشر نبوده‌اند. و اگر موجب زیان و خسران پیروان نبوده باشند، سودی به آنها نرسانده‌اند. بر عکس، دین‌سازی وسیله‌ای بوده است در دست پدیدآورندگان دین و مدعیان پیامبری؛ برای رسیدن به قدرت و سلطنت و شوکت.

پرستش بت معلوم و مشخص، به مراتب عاقلانه‌تر و کارسازتر از یکتاپرستی و اعتقاد به بتی نامرئی و موهوم و نادیده و نامشخص است. تاریخ هیچ‌گونه جنگ و ستیزی را بر سر پرستش بتها نه ذکر کرده است و نه به یاد دارد. اما از پیدایش یکتاپرستی تا هم‌اکنون، جدال هواداران یهوه و پدر آسمانی و الله، و ستیز پیروان انشعابات و شاخه‌های رسته از این سه دین سامی، میلیون‌ها انسان را رهسپار دیار عدم کرده است.

بدیهی است در این سودا و سود، حضرات مدعی پیامبری خود به مقصود رسیدند؛ اما پیروان را به فلاکت انداختند.

سوره‌هایی از قرآن که در مکه نوشته شده‌اند، تقریباً همه شبیه‌اند و نوشته‌ها مشتاقی لفاظی و پند و موعظه‌هایی است که نه آن زمان روی مردم مکه اثر نهاده و نه امروز ارزش و اثری دارد. فزون براین، در بیشتر موارد، مطالب متغایر و متضاد با هم بوده که گاه مسخره به نظر می‌رسند. داستان‌ها نیز چیزی جز بازگوئی داستان‌های تورات که مردم مکه قبلاً از آنها آگاه بوده‌اند نیست. به همین دلیل با تمام زحمات دوازده ساله محمد در مکه، محتوای این کتاب، نتوانست بر همشهریان محمد تأثیر گذارد؛ و آنان همچنان پرستیدن بت‌های اجدادی را بر دین جدید حضرت برتری می‌دادند و گوش به نصایح و اخطارها و هراس از قیامت و معاد نمی‌سپردند. حتا عموهای حضرت نیز نه تنها به آئین محمد نگرویدند، بل او را مسخره کرده و بیشتر از بیگانگان به او آزار می‌رساندند. ابوطالب پدر علی، علیرغم حمایت همه جانبه‌اش از محمد، تا آخر عمر بر همان شیوه‌ی بت پرستی ماند؛ و حتا در بستر مرگ هم خواهش محمد را برای گفتن تشهد نپذیرفت و آئین اجداد را رها نکرد. بدین ترتیب، پدر علی امام نخست شیعیان (مولای متقیان) بت پرست از دنیا رفت و جهنم را بر بهشت موعود محمد ترجیح داد. به همین دلیل تعداد پیروان حضرت در آن دوازده سال دعوی نبوت در مکه، از چند ده نفر نزدیکان و دوستانش فراتر نرفت. برعکس، همین مردم مکه عرصه را چنان بر او تنگ کردند و کمر به قتلش بستند که مجبور شد از زادگاهش فرار کند.





## سیامک مهر

## مرگ حکومت اسلام در سالروز تولدش لرستان

۳۱ سال پیش از این در چنین روزی ظاهراً قرار بود بر بستر ساده‌دلی‌های یک ملت، روز آزادی و روز شکست استبداد باشد. ولی تبدیل شد به یوم‌الله، یعنی تبدیل شد به یوم الکفتار، تبدیل شد به روزی که اهریمن بر ایرانشهر چیره گشت و سایه سیاهش را به مدت ۳۱ سال بر هرچه زندگی و زیبایی و رنگارنگی و شادی است فرو افکند و در این مدت مدید جز مرگ و مُرده و جنگ و شهید و جسد و جنازه و اعدام و قصاص و سنگسار و خونریزی و عزا و عزاداری هیچ سوغات و ره‌آوردی نداشت. تمامی فضاهای عمومی زندگی ما منحصر و محدود شد به گورستان و زندان. به مسجد و حسینیه و مهدیه و آرامگاه و امامزاده و گور و قبر و مقبره از یک سو و بازداشتگاه و انفرادی و شکنجه‌گاه و اوین و گوهر دشت و کهریزک از سوی دیگر، در حقیقت شعار «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» واقعیت پیدا کرد و به منصفه ظهور رسید.

مبارزه با جمهوری اسلامی به هیچ وجه از مبارزه و محاربه با بربریت و توحش اسلام جدا نیست. فاشیسم و نازیسم و آپارتاید و ایدئولوژی‌هایی از این دست از جهان برافتاده‌اند و اسلام آخرین ایدئولوژی و آیین بربریت و پلیدی و تباهی است که گلوی انسان را در چنگال خونریز خود گرفته است. غافل نباشیم که اسلام وجودی است مانند ضد ماده در فیزیک. هرآنچه توسط بشر تأسیس شود، اسلام تعطیل می‌کند. در حالی که رژیم اسلامی از روز نخست چیرگی‌اش بر ایران، با اولین گامی که گذاشت ابتدا نهاد سیاست را تعطیل کرد. به همان گونه که نهادهای دادگستری و قانون، آموزش و دانشگاه، پلیس و تأمین اجتماعی و غیره را از محتوا تهی و تعطیل کرد. اسلام مکتب نابودی و ویرانی و تباهی است و برای ساختن نیامده. آمده است تا هرآنچه بشر ساخته، غارت و تخریب و نابود کند.

## سال نور را سال فارسی نویسی و فارسی گویی کنیم

تلاش کم امروز ما، بهره زیاد فردا را خواهد داشت. با واژه زیبای درود، بجای سلام آغاز کنید. به ریشخند دیگران بها ندهید. پس از یکماه خودبخود با گفتن سلام بیگانه می‌شوید. در نوشتن هایتان میهن را بجای وطن سپاس را بجای تشکر - امیدوارم را بجای انشاءالله بکار ببرید، تا شیرینی زبان فارسی را به خوبی دریابید و در یک مبارزه آسان فرهنگی وارد شوید.

بر آسایش و نجات شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است» (ترجمه الهی قمش‌های)

نخست این آیه می‌گوید قرآن مختص برای ملت عرب آمده؛ و در چند جای دیگر هم قرآن اشاره به این مطلب دارد. پس دین اسلام برای ایرانی و پاکستانی و تاجیک و ترکمن و ترک و رومی نیست!

دوم اینکه چون محمد مردم را فقیر و پریشان دیده بر حالشان رحمت آورده است. اما واکنش او در برابر این فقر و جهل و فلاکت چیست؟ رحمت و عطف‌تفش چگونه است؟ آیا دستور کشت و زرع داد؟ آیا دستور کندن قنات و ایجاد باغ‌ها و مزارع داد؟ آیا دستور سوادآموزی و خواندن و نوشتن به مردم صادر کرد؟ آیا دستور داد آب آشامیدنی برای مردم تهیه شود...؟ والخ. خیر دستور فرمود به کاروان‌های تجارتنی حمله برید و اموال مردم را تصاحب کنید تا از راه غارت خوب بخورید، و آنگاه مرا و الله را سپاسگزار باشید!! بله همین و همین...

بزرگترین نقیصه در کتاب‌های مشهور به آسمانی این است که نویسندگان ناآگاه و بی‌خبر از جهانند. این کتاب‌ها با شرح و بیانی که از گیتی و موجودات می‌دهند، خالق کائنات را موجودی مفلوک، بی‌معلومات، ناآگاه و بی‌اطلاع از دستاوردها و آفرینش‌های خود معرفی می‌کنند. اگر حضرت محمد ادعا نداشت قرآن کلام خداست و آن را تالیف خود معرفی می‌فرمود، نقیصه و بی‌اطلاعی از دانش‌ها برای مؤلف قرآن - نسبت به زمان و مکان - جای ایراد نبود. ایراد اینجا است که محمد می‌گوید مطالب قرآن سخن من نیست و کلام خالق کائنات و خدائی است که آسمان و زمین را آفریده و به تمام راز و رمز گیتی آگاه است. چنین خدائی باید همه دان باشد و دانسته‌هایش را به رسول و پیامبرش منتقل کند. ایراد این است که همین خدائی که تمام موجودات و سماوات و رموز زندگی را آفریده؛ چرا ذره‌ای از کیهان و کائنات و موجودات ساخت خود اطلاع ندارد. دانش‌های دستاورد بشر در قرون اخیر پیشکش الله باد؛ چرا سال شمسی را نمی‌شناسد؟ زیرا از حرکات زمین بی‌اطلاع است؛ و حتا از شکل زمینی که این همه آیه را راجع به خلقش نوشته، آگاه نیست و آن را مسطح توصیف می‌کند. همچنان که تورات نیز تمام رودهای زمین را تنها چهار عدد می‌شناسد. در دانش این یهوه و الله، آسمان سقفی است که بی‌ستون؛ خورشید به دور زمین می‌گردد؛ و علت وجود ستاره‌ها، برای راهنمایی کاروانیان به هنگام شب؛ و دلیل بدر و هلال ماه تعیین اوقات برای بشر است. در معلومات این الله خواب شبانه مرگ تصور شده است که قبلاً به آن اشاره کردم.

خدائی که ده بار ادعا کرده است جهان با تمام هفت آسمانش را من آفریده‌ام، نمی‌گوید چگونه آن را ساخته و موادش را از کجا گیر آورده است. اما برای خلق آدمی مطابق تورات و قرآن، نخست از آب و خاک زمین گِل درست می‌کند و سپس از گِل مجسمه‌ای می‌سازد به قد و قواره خودش و آنگاه بر آن روح می‌دمد. یعنی ماده‌ی ساختن وجود آدمی را که به زعم او خاک و آب است، دارد. اما معلوم نیست «خلق السماوات و الارض» را با چه موادی کرده است و مواد سازنده آسمان و زمین را از کجا گرفته است!!

دکتر ناصر انقطاع



بلوچستان

## دشمنی آخوندها، با زبان پارسی

بخش ۳

اصلاً چه کسی خواسته است شرعی رفتار کند که ایشان به خلاف شرعش چسبیده است؟! سخنان مطهری در سی و یک سال پیش، و بازگویی همان یاوه‌ها پس از سی و یک سال نشان می‌دهد. آخوند هیچ گاه درست شدنی نیست، و همیشه و همیشه ضد ایرانی است.

روشن است. هنگامی که می‌گوییم آخوند ضد ایرانی است، ضدیت او پهنه‌ی زبان پارسی را هم در برمی‌گیرد. زیرا می‌داند که ما، با این ریسمان استوار، ملیت. ماندگاری و جاودانی خود را نگه داشته‌ایم و تازی نشده‌ایم.

به ویژه از پایان دوران زندیان، و آغاز زنجیره‌ی قاجاریان، آخوندها، گستاخی بیشتری در آلودن زبان پارسی پیدا کردند، و در این ستیز از یکدیگر پیشی می‌گرفتند، و کتابچه‌های زناشویی، پیمان نامه‌ها، مهرنامه‌ها، نوشته‌های دفتر خانه‌ها، فرمان‌های دادگاه‌های دادگستری دستورهای بازپرسان، و سخن کوتاه، آنچه که آخوند در آنها تا آغاز زنجیره‌ی پهلوی دست داشت به زبان تازی بیشتر مانند بود، تا زبان پارسی. و بهتر است بگوییم که از ریشه تازی بود.

برای نمونه:

در کتابچه‌های زناشویی:

«زوج متعهد می‌شود که زوجه‌ای سوای مخدره عاقله بالغه باکره حاضر در این مجلس را نداشته باشد!!...»

در برگه‌های خرید خانه:

«... اسقاط کافه‌ی خیارات از طرفین متعاملین بالاخص خیار غبن...!» در فرمان یک دادگاه:

«... أحد از متهمان در محضر قضات به دفاع از اتهامات وارده، در ادعای مدعی‌العموم مشغول شد و از اتهام جرایم وارده برائت نمود...»

کجای این نوشته‌ها پارسی است؟ این گونه تازی‌گرایی و تازی‌پردازی از سوی آخوند تنها و تنها به این انگیزه بود، که مردم، و کسانی که سر و کارشان با این گروه غیر ایرانی است، از پرت و پلاگفتن و واژه‌های قلنبه و ناآشنا بکار بردن ایشان، گمان کنند که این گروه انگل و مفت‌خور، بیشتر از آنها می‌دانند. در حالی که دستاریندان بسیاری از واژه‌های تازی را نابجا بکار می‌برند، و مشت خود را باز می‌کنند. و نشان می‌دهند که زبان تازی را هم به درستی نمی‌دانند. دنباله دارد.

در دو شماره پیش در زمینه‌ی دشمنی آخوندها با فرهنگ کهن ایران، که «زبان پارسی» یکی از ستون‌های استوار (و شاید استوارترین ستون آن) است، نکته‌هایی را نوشتم. و بابرگه‌های روشن و پذیرفتنی، نشان دادم که این گروه انگل و ضد ایرانی، از هنگام پایه‌گرفتن در میان ملت ایران (یکهزار و اندی سال پیش) به ویژه از آغاز پادشاهی صفویان، که یک فرمانروایی دینی بود، نه یک فرمانروایی ملی، هیچ‌گاه نه تنها ایرانی نیندیشیده، بلکه ضد ایرانی اندیشیده و کوشیده است تا در هر زمان که می‌تواند، آسیبی به زبان و فرهنگ و سنت‌های ما برساند.

برای نمونه یکی از همین آیت شیطان‌ها «مرتضا مطهری» بود که در همان آغاز فتنه و در روزهای نزدیک به چهارشنبه سوری، در سخنانی گفت:

«این احمقانه است که روی آتش بپرند، و بگویند: زردی من از تو، سرخی تو از من. و هنگامی که از آنها پرسیم این کار، چه سودی دارد؟ می‌گویند پدران ما انجام می‌دادند، و ما نیز همان کار را می‌کنیم.

پدران شما احمق بودند، دلیل نمی‌شود که شما هم همین کار احمقانه را بکنید...»

ولی اگر از همین دستاریندان می‌پرسیدیم: آیا در ماه محرم که ناگهان دیوانگی آدواری شیعیان به اوج می‌رسد، و توی سر و کول خود می‌زنند و گِل به سر، می‌مالند و زنجیر به تن می‌کوبند و قمه و کارد و شمشیر به فرق خود می‌زنند، این کارهای احمقانه را دیوانگی نمی‌دانید؟

آیا شادی کردن و خندیدن و خوش بودن، احمقانه است. ولی قمه و شمشیر توی سر زدن و در برابر زنان لُخت شدن و زنجیر به تن کوفتن، شرعی و خردمندانه؟!

حال توی مغز پوک و پوسیده‌ی خود می‌زنند، بززند. آنقدر بززند که جان شان درآید.

دیگر چرا قمه و کارد و شمشیر را توی کله‌ی کودکان بیگناه سه - چهارساله می‌زنند؟ آنگاه است که این مغز اندیشمند شیعه!! از پاسخ باز می‌ماند، و خفه می‌شود.

در خورنگرش آن است که پس از سی و یک سال آخوند درجه ۲ دیگری به نام سید علی خامنه‌ای همان پرت و پلاهای مطهری را دوباره نشخوار می‌کند و می‌گوید: پریدن از روی آتش و گفتن سرخی تو از من، زردی من از تو، خلاف شرع!! است.





## ماه محرم و نمایش بلاهت های پیروان شیعه

دکتر سیروس زند

مانده از شماره‌ی پیش

روشن است یزید با آن شوکت و مکننت و آن دستگاه امپراتوری، از همه چیز باخبر و از تصمیم و حرکت حسین آگاه بود. از این رو حاکمی جدی و در عین حال مخالفت خاندان علی را به عراق فرستاد و دستور داد مسلم ابن عقیل را بگیرند و بکشند تا حسین آرزوی کودتا را از سر به در کند. این کار هم به انجام رسید و مسلم کشته شد. اما حسین ابن علی که به جای سیاستمداری و آگاهی از مسائل سیاسی، تنها به ساده لوحی و عشق قدرت و سلطنت آراسته بود، ناآگاه از آنچه گذشته بود و می گذشت، همچنان به حرکت به سوی هدف ادامه داد. در نتیجه با لشکر چند هزار نفری یزید که نیمی از آنان همان ها بودند که به او نامه نوشته و او را فریفته بودند، مصادف شد و خود و همراهانش که چهل نفر سوار بیشتر نبودند، در کمال بی احترامی و قساوت کشته شدند و الله حجاز نیز کاری در جهت نجات نوهی پیامبرش نتوانست انجام دهد.

بدیهی است در این اقدام نابخردانه که تنها به امید اهالی کوفه و بصره شروع شده بود، کشته شدن حسین و همراهان امری بدیهی و حتمی بود و تمام دوستان و اقوام حسین، پایان کار را می دانستند و قبل از حرکتش به سوی مقصد به او تذکر داده و او را از رفتن منع کرده بودند. اما حُب جاه و مقام و بوی خوش امارت و سلطنت چنان مشام این نوهی محمد را انباشته بود که هیچ رهنمود و پند و اندرزی در او کارگر نیفتاد و به عزم رسیدن به پادشاهی خود را در دام بلا افکند. اکنون از روی کتاب های تاریخی چند نمونه از توصیه‌ی اقوام و اطرافیان را به حسین در چشم پوشی از این اقدام نابخردانه ذکر می کنیم.

محمد ابن سعد در کتابش «طبقات» نوشته است:

عبدالله ابن عمر به حسین گفت: «خروج مکن که کاری دنیائی است... و پیامبر آخرت را برگزید و تو نیز به دنیا نخواهی رسید. آنگاه حسین را در آغوش گرفت و بوسید و گریه کرد...»

ابن عیاش به حسین گفت: «ای پسر فاطمه آهنگ کجا دارای... به خدا سوگند می دهم مبادا خود را بفریبی»

ابو واقدلیشی هم گفته است: «خبر بیرون رفتن حسین به من رسید؛ از پی او رفتم... او را سوگند دادم که قیام نکنند...»

ابوسعید خدری هم گفته است که حسین در خروج بر من چیره شد (یعنی نتوانستم منصرفش کنم) و حال آنکه من به او گفته بودم در مورد حفظ جان از خدا بترس و در خانه بنشین و علیه امامت قیام نکن.

جابر بن عبدالله گفته است: «به حسین گفتم که از خدا بترس، گروهی از مردم را با گروهی دیگر رویا رو مکن. به خدا قسم آنچه کرده اید

پسندیده نکرده اید...»

سعید بن مسیب هم گفته است: «اگر حسین قیام نکرده بود برای او بهتر بود»

مسور بن مخرمه برای حسین نوشت: «بر تو باد که به نامه های عراقیان فریفته نشوی... اگر عراقیان را نیازی به ما باشد، باید آنان شتابان شتران به پیش شما آورند و پیش تو فراهم آیند...» عمره دختر عبدالرحمان هم برای حسین نوشت: «... و کار او را سخت دانست... و او را آگاه کرد که به کشتارگاه خود می رود.»

ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام به حضور حسین آمد و گفت: «ای پسر عموا! پیوند خویشاوندی مرا وادار می کند که حقیقت را از تو پوشیده ندارم. نمی دانم از دیدگاه تو خیرخواهی من چگونه است. حسین گفت تو از کسانی نیستی که متهم باشی و غش ورزی کنی؛ سخن خود را بگو. گفت تو دانی و دیدی که عراقیان با پدر و برادرت چه کردند. اکنون می خواهی پیش آنان روی... با تو جنگ خواهند کرد و تو را رها و زبون خواهند کرد»

عبدالله ابن جعفر برای حسین نامه نوشت «و او را از کوفیان بر حذر داشت و او را به خداوند سوگند داد که آهنگ ایشان نکند»

می بینیم که ادعای آخوندهای شیعی مبنی بر اینکه حسین برای خدا به جنگ رفت، چه اندازه غلط و ابلهانه است. حتا یکی از این اشخاص که خود اغلب دوره‌ی محمد را دیده اند، به حسین نمی گویند که تو به امر خدا باید بروی. زیرا همه می دانند که موضوع خدائی نیست و حرص جاه و مقام است.

اکنون ببینیم طبری در جلد پنجم تاریخش چه می نویسد:

عبدالله ابن عباس گفت: «ای پسر عم! به گفتار کوفیان غره مشو که دانی با پدر و برادرت چه کردند. اگر البته بروی، این زنان و کودکان را مبر؛ تا نخست بدانی که کار چگونه بود. اگر کوفیان هوای تو خواستندی، آن حاکم یزید که به شهرنشسته است بیرون کردند. و همی ترسم که ترا بکشند و این کودکان تو به تو نگذارند»

این یعنی شعور عبدالله ابن عباس که نخست می گوید: اگر عزم داری بروی، زن و بچه را با خود نبر تا اگر موفق نشدی این ها نابود نشوند. دوم به او تذکر می دهد که اهالی کوفه اگر با تو بودند، باید اول حاکم جدید را که یزید تعیین کرده بیرون می کردند و میدان را برای ورود تو فراهم می ساختند. اما موضوع این است که ذهن حسین را جاه طلبی و سلطنت خواهی چنان انباشته است که سخن هیچ ناصحی در او کارگر نیست!

اما بنگرید به این کار حضرت سیدالشهدای شیعیان که چگونه در میان

## گر حکم شود که مست گیرند

### در شهر هر آنچه هست گیرند

نیویورک تایمز - پاپ بندیکت، پاپ اعظم در هنگامی که مسئولیتی را بعهدہ داشته نسبت به آزار جنسی کودکان توسط کشیش‌های دیگر که با او کار می‌کردند (کشیش لاورنس مورفی بچه‌باز) هیچ اقدامی بعمل نیاورده - کشیش مورفی دستکم به ۲۰۰ دانش آموز بیمار (ناشنوا) تجاوز و بعدها اعتراف کرده است - پاپ اعظم در مورد دیگری هم که ریاست شورای عقیدتی کلیسای کاتولیک را داشته، آنجا نیز نسبت به آزار جنسی کودکان در آمریکا بی‌اعتنا بوده است. نیویورک تایمز می‌نویسد، دستکم سه اسقف کلیسا از آزار جنسی کودکان در مدرسه ناشنویان مطلع بوده‌اند و گزارش نکرده‌اند، مورفی کشیش منحرف (بدشأنی که رازش فاش شده و آنها که رازشان فاش نشده هنوز مشغول کار خود هستند!) پس از اعتراف به سوءاستفاده جنسی از ۲۰۰ کودک در سال ۱۹۷۴ او را به کلیسای دیگری در شمال ایالت ویسکانسین می‌فرستند و تا زمان مرگ خود سال ۱۹۹۸ همچنان در کلیسا و مدارس مذهبی با کودکان و نوجوانان در ارتباط بوده است. پس از افشای آزار جنسی کودکان از سوی کشیشان کاتولیک در کشورهای مسیحی مانند ایرلند، هلند و آلمان اینک واتیکان زیر فشار افکار عمومی جهان و قربانیان سوءاستفاده جنسی قرار گرفته است، نیویورک تایمز با افشای این راز سردسته کشیشان جهان پاپ بندیکت پاپ اعظم را متهم به این پنهان کاری و لاپوشانی می‌کند - آخوند آخوند است چه مسیحی باشد چه مسلمان - چه کلیمی باشد چه بهایی - چه بودایی باشد - چه هر دینی را داشته باشد که بنام خدا و پیامبر می‌توانند دست به هرکاری بزنند و از خطر مصون بمانند.

### صادق نمازیخواه نبود

پخش خبر بسته شدن بنیاد ایمان و به زندان افتادن آقای صادق نمازیخواه مؤسس بنیاد ایمان در شهر لس آنجلس با خوشحالی بیش از اندازه مردم روبرو شد. ولی متأسفانه مردم دستگیری نمازی دیگری را که در بنیاد علوی دست به دزدی و خطا زده بود به نام صادق نمازیخواه شنیده بودند. خبر مانند برق و باد در تمام آمریکا بویژه لس آنجلس پیچید و شایعات زیادی بر سر زبان‌ها افتاد. بهمین دلیل خیلی باعجله صادق نمازیخواه با پخش یک آگهی از رسانه‌های ایرانی که خودش مجری آن بود مردم را به مسجد ایمان برای صرف شام و شرکت در یک برنامه رقص و آواز که توسط خواننده منبری مسجد ایمان، سینا بیات و ظروفچی اجرا میشد فرا خواند و به شایعه دستگیری خودش خاتمه داد این رخداد درجه نفرت ایرانیان را از این مرکز به خوبی نمایان کرد.

راه سرگردنه گیری کرده و اموال عمومی را ربوده است. طبری می‌نویسد:

«حسین فرمان نکرد (یعنی به نصیحت کسی گوش نداد) و برفت با همه اهل بیت خویش؛ و با وی چهل سوار بود. و، صفی پیاده به راه اندر او را پیش آمدند و خراجی (مالیات دولتی) همی آوردند براشتران. حسین آن کاروان بگرفت و گفت: منم امام و من بدین حق‌ترم از یزید... و هرچه درم بیت‌المال بود برگرفت...»

دزدی و سرگردنه‌گیری یعنی همین! آری کسی که به عزم کودتا برضد شاه زمان می‌رود، البته نیازمند پول است و باید به طریقی فراهمش کند. پس اموال کاروان را می‌رباید!

این است حسینی که به توصیه‌ی آخوند‌های دغل و مکار، شیعیان نادان قرن‌هاست برای این کار نابخردانه‌اش که جز ارضای جاه طلبی نبوده است، بر سینه و سر خود مشت و زنجیر می‌کوبند. شگفت این است که هیچ یک از خیالبافان درس خوانده‌ی این مذهب مانند دکتر حسین نصر، مهندس بازرگان و دکتر سروشها، سخنی در نفی و مذمت این نمایش ابلهانه عاشورا نمی‌گویند! و در واقع این نمایش جنون و سفاهت را تأیید می‌کنند.

قرن‌هاست در نزد پیروان مذهب شیعه، این تئاترهای مسخره‌ی عزاداری محرم در کوی و برزن، و روضه خوانی در تمام مدت سال، به مراتب مهم‌تر از اصول و فروع دین و واجبات مذهب شده و شیعیان براین گمانند که روضه خوانی و عزاداری برای حسین، مقبول‌تر از انجام فرائض دین است. اتفاقاً نود درصد عزاداران ماه محرم نماز خوان نیستند و اصولاً نماز و روزه را نمی‌شناسد و آداب و فرائض دین را به جا نمی‌آورند. اما برای حسین گشته شده در کودتای سال ۶۱ فراری (هجری) هر سال عزاداری کرده و بر سر و پشت خود قمه و زنجیر می‌کوبند!

این اعمال جز رفتار بهیمة‌ای، چه نامدارد؟

بیشتر آنچه را که در بیداری می‌خوانید، در هیچ رسانه‌ای نخواهید خواند و یا شنید.

به ثبت رسانیدن نوروز در سازمان ملل با تلاش‌های فراوان خانم استخری و آقای صدر مدیران کانون فرهنگی ایرانیان سن دیاگو میسر گردیده است. کوشش‌های فرهنگی این هم‌میهنان را که در راه سرفرازی ایران بوده قدر می‌شناسیم و پیروزی‌های بیشتری را برایشان در کارهای میهنی و اجتماعی آرزو می‌کنیم. نشریه بیداری





آذربایجان

## ایران دیگر راه حل سیاسی ندارد

در کشورهای پیشرفته اگر یک مشکل سیاسی ظرف سه هفته تا سه ماه به سرانجامی نرسید سیاستمداران آن کشور با یاری گرفتن از مردم و با تغییر روش به دنبال فرمول دیگری برای حل مسئله می روند و آن را به پایان می رسانند، در کشورهای کمتر پیشرفته اگر حل یک مشکل ملی یا سیاسی از سه ماه هم گذشت و به سه سال رسید آنها هم راه و روش خود را تغییر می دهند تا به نتیجه برسند.

اما اگر مشکل سیاسی ملتی از سه هفته و سه ماه و سه سال هم گذشت و به سی سال رسید چه؟ آیا هنوز باید به همان راه و روش های گذشته ادامه داد، آیا سی سال زمانی کافی برای حل یک مشکل سیاسی نیست؟ در این نوشته کوتاه و بسیار فشرده پس از شرح کوتاهی از دلایل طولانی شدن حل مشکل ایران راه حل جدیدی را پیشنهاد می کنم که امید است مورد توجه شما قرار بگیرد. اطمینان داریم اگر نسل ما از این گذرگاه کاملاً ملی نتواند عبور کند، نسل های آینده راهی جز انتخاب آن ندارند و حتماً این راه را خواهند گزید.

در صحنه نبرد سیاسی ما ایرانیان که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و داشتن یک حکومت ملی مردمی، آزادیخواه و دموکرات می باشیم، چندین گروه مشخص سیاسی را می بینیم که هرکدام به دنبال آرمان های جداگانه خویش در تلاش هستند. ولی تا به امروز که سی و یک سال از آن توهم و توهین سیاسی که بر ما گذشته، می گذرد هیچ گونه همبستگی و اتحادی بین این گروه های سیاسی بدست نیامد که تا به یاری همدیگر شر جمهوری اسلامی را از سر مردم ایران کم کنند. در طیف پادشاهی خواهان با وجود داشتن یک رهبری مشخص، با گروه های متفاوتی روبرو هستیم، از پادشاهی خواهان پارلمانی مترقی گرفته تا سلطنت طلبان خواهان داشتن پادشاهی مقتدر و چکمه پوش، هیچ گونه همبستگی و اتحادی بین این گروه های پادشاهی خواه در سی سال گذشته به وجود نیامده است.

در طیف جمهوری خواهان با نداشتن یک نیروی مرکزی رهبری اوضاع از وضعیت پادشاهی خواهان هم پیچیده تر و بدتر می باشد، در این طیف هم که از جمهوری خواهان مذهبی و ملی مذهبی گرفته تا جمهوری خواهان کمونیست را در برمی گیرد اختلاف های تاکتیکی و تکنیکی فراوانی وجود دارد که این اختلاف ها نگذارده در سالهای طولانی گذشته جمهوری خواهان را که راه حل مشکل تری در مورد انتخاب رهبر در پیش پای خود دارند به دور یک میز همبستگی و یگانگی بکشاند و بنشانند.

در گروه های سیاسی نامبرده بالا، چه آنها که هنوز در میدان مبارزه فعال هستند و چه آنها که کارشان تنها به دادن اعلامیه و بیانیه افتاده است،

همه در حال تحلیل رفتن، خسته شدن، ناامید شدن، به پیری رسیدن، و در حال از دست دادن تک تک نخبه های سیاسی خود هستند. و در سی سال گذشته هم، این سازمان ها و گروه ها بجای جنگیدن با رژیم غاصب اسلامی، بیشتر به جنگ با خود پرداخته اند، از جوانگرایی هم در این جنبش های سیاسی خبری نبوده است که امیدواری هایی را پدید بیاورد و اگر هم بوده بسیار ناچیز است.

در تمام این سالهای سوخته هیچ گونه ائتلاف تاکتیکی هم بین هیچ کدام از سازمانها و گروه های سیاسی در بیرون از کشور بوجود نیامد، فرقی هم نمی کند که این تفرق را مأموران جمهوری اسلامی بوجود آورده باشند یا خودخواهی ها و ندانم کاری های خود اپوزسیون. این گروه ها بعضاً دشمن اصلی خود را گروه رقیب دانسته نه جمهوری اسلامی و بیشتر آنها حاضر هستند جمهوری اسلامی باقی بماند ولی هیچ گروه دیگری به حکومت نرسد!

جدا سری های سیاسی و چندگانگی ها و این پریشان حالی بین نیروهای اپوزسیون مشکلی نیست که تا سال و سال های دیگر هم قابل رفع باشد. کار اختلاف و تفرق بین ایرانیان منحصر به بیرون از کشوری ها نیست، اوضاع در درون کشور به مراتب بدتر از بیرون می باشد افزون بر اختلاف های سیاسی که مردم دارند، مشکلات اقتصادی، اختلاف های مادی بین فامیل و دوستان و آشنایان دره اختلاف های سیاسی بین ایرانیان را عمیق تر از همیشه کرده است، به یک عبارت دیگر چه با ترفند حکومت اسلامی و چه بدون دخالت جمهوری اسلامی چنان آشفتگی سیاسی و تفرقه ای بین احاد ملت ایران بوجود آمده است که با هیچ ملاطی این شکاف ها را نمی توان پر کرد.

هنگام آنست که اندیشمندان دلسوز ایران به دنبال راه چاره ای نوین و متفاوت باشند که این شیرازه از هم گسسته را بهم بیاورند و این دروازه شکسته را با نوسازی غیر از تجارب شکست خورده، بهم بچسبانند و ببینند چگونه می شود این ملت از هم پاشیده و پراکنده را دوباره در کنار همدیگر نشانید و به اتحاد و همبستگی کشانید.

آنچه مسلم است ملت ایران اینک به یک انگیزه نوین برای بدست آوردن آرزوهای خود نیاز دارد و پیدا کردن این انگیزه کار اندیشمندان ایران می باشد، کار امروز ما از شعر گفتن و نوشتن مقاله های تکراری بی اثر، چنانچه تا به امروز بوده فراتر می رود و بایستی به دنبال یک انگیزه بزرگتر و ملی تری از آنچه تاکنون داشته ایم به جستجو بنشینیم. یک نمونه را ارائه می دهیم که شاید راهگشای این معضل بزرگ ملی بگردد و مورد توجه ایرانیان قرار بگیرد.



## عقب ماندگان دو طبقه

ک ملک - فرانسه

با سوادانِ باورمند به وجود خالق (الله) عقب ماندگانند و ایرانی مسلمان که خالق (الله) اعراب کشور آنها ایران را به دست تازیان فتح کرد عقب ماندگانی دو طبقه هستند که اهورامزدای خود را نفی کردند و به خالق خلق شده توسط یک بیمار مصروع و غارتگر ایمان آوردند. ایمانی شدیدتر و غلیظ تر از ایمان همان اعراب که الله را برایشان تراشیدند و به ایران فرستادند.

ایرانی که گفتار و کردار و پندار نیک را رها کرد و به اشهدان لا اله الا الله چسبید کمترین شناختی از خالق و دین و الله و تازی ندارد و هرچه بر سرش بیاید خود کرده را تدبیر نیست.

## هدیان فلسفی و خرافی محمد

بهرام استوار

«وان یکاد» سوره ای است در قرآن، در جایی آمده است. پیامبر همراه با کاروانی، همسفر بوده است. تنی چند از کاروانیان، حضور ایشان می آیند و از دور مردی را نشان می دهند، که وقتی او به شخصی مرقه، یا جوانی خوش منظر و یا دختری تندرست و زیبا نظر می افکند، نتایج شومی به بار می آید. تاجر موفق، مال و منالش را از دست می دهد. جوان زیبا، دچار چهره ای نامطبوع می گردد و دوشیزه ی خوشگل، از رده ی زیباییان خارج می شود و نیز سلامتش را از دست می دهد! رسول الله می فرماید: (وان یکاد) بخوانید و آنرا همیشه همراه داشته باشید، تا شما را «چشم زخمی» فرا نرسد و به قول عوام الناس، کسی (بد چشم)، شما را نظر نکند و چشم نزند!! دانسته نیست چرا سایر اقوام بشری و دیگر کیش ها که «وان یکاد» همراه ندارند، نه از زیبایی شان کاسته می شود و نه پولداران، ورشکسته می گردند...

و قال الله تبارک و تعالی

وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَبْصُرُوا لِمَا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمَ

(اگر نزدیک بود که کافران به چشمان خویشان ترا به لغزانند و جا به جا نمایند، هنگامی که یاد خدا و ذکر او را می نمایی و بگویند که او دیوانه است و این نیست مگر یادی از آن...

معجزه قرآن در زیادی خونی است که  
به زمین ریخته و می ریزد.

همانطور که میدانیم، هیچ گاه مانند امروز، مردم ایران از عمل یورش تازیان به ایران در جنگ قادسیه و تسلط اعراب بدوی به ایران متمدن آن روزگار ناراحت و خشمگین نبوده اند، کمتر ایرانی را می بینیم که از حمله اعراب به ایران خوشنود و سرفراز باشد، احساس شکست شرم آور حکومت ایران ساسانی از پاپتی ها و لات و لوت های بیابانی عرب تا ژرفای قلب و جان هر ایرانی غیرتمندی را می گذارد. «انگیزه رهایی از اندیشه این شکست» می تواند آن معجزه مورد نیاز ایجاد یگانگی و اتحاد و همبستگی ملی را فراهم آورد. تا به آسانی نه تنها به آرزوی بزرگ ملی خود برسد که توشه راه سریع و رسیدن به جهان پیشرفته بگردد.

ایجاد انگیزه برای گرفتن انتقام (فرهنگی) از بلایی که اعراب بر سر نیاکان ما آوردند، یکی از بهترین راه های یگانه شدن و یکی شدن ایرانیان در برابر هر حادثه و سختی و فشار زندگی و یا زورگویی یک حکومت دیکتاتور می باشد. اگر همه ی رسانه های سیاسی و فرهنگی در کنار همه ی احزاب سیاسی گرد محور «نمونه قرار دادن اسپانیا» برای راندن اسلام از ایران به انتقام خون میلیون ها ایرانی که پس از آمدن اسلام به ایران رُخ داده است جمع شوند و نویسندگان همه در راستای آن قلم بزنند، کار رهایی مردم ایران به سرعت انجام خواهد شد. تأکید می کنم، ما با روش های سیاسی متفاوت، خوب و بد و درست و نادرست کنونی خود که در آتش تفرقه می سوزد چنان گرفتار آمده ایم که هیچ نیروی توانایی کمک به ما را ندارد، و از همین گرداب تفرقه جنایتکاران مسلمان در لباس روحانیت و آخوند و امام هزاران بار پوست تک تک ما را کنده اند و باز هم خواهند کند اگر همبسته و همدل به این مهم نپردازیم. این همدلی تنها و تنها، از نیروی یک انگیزه بزرگ ملی بیرون می آید که بیرون راندن اسلام، یعنی اندیشه واپسگرایی بدوی غیر متمدن از ایران غیر عرب متمدن می تواند آن انگیزه درست، دوست داشتنی، اعجاز آور و پذیرفتنی گردد. در برابر ایجاد چنین انگیزه ای بین مردم، که احساس ملی همگان را دربر می گیرد از مقاومت ها و دسیسه های حکومت اسلامی و مسلمانان بهره ور از نان اسلام نباید غافل بود، ولی انگیزه از چنان نیروی بزرگی برخوردار است که مقاومت های در برابر آن خیلی زود شکسته و مانع، از سر راه برداشته می شود. این انگیزه ملی و یا هر انگیزه ملی بهتر دیگری می تواند به راحتی تفرقه بین احزاب و یا بین مردم را از میان بردارد و ایران روی سعادت و نیکبختی را ببیند.

اگر اپوزسیون چند پارچه و چند پاره با هم  
کنار نیاید، چگونه می توان جمهوری اسلامی  
یکپارچه را از میان برداشت؟





همه‌ی ایران

## عارفان ناصاف و صوفیان پُرغش

م. ع. مهر آسا

دانش آن را ندارد. در ضمن خرافه چنان ذهنش را پُر کرده است که بی‌ذره‌ای تعقل و تفکر برای جنین محصور در رحم تاریک مادر، چنین معجزه‌ی مسخره‌ای را تراشیده است و یا از کشیشی شنیده و پذیرفته است. من داوری در این مورد را به شما خواننده‌ی بی‌طرف می‌سپارم تا قضاوت کنید که من می‌خواهم با فرهنگ سازان ایران مبارزه کنم یا با خرافه پردازان و مهمل بافان و مسموم کنندگان اذهان مردم؟ تعجب در این است که مولانا می‌داند که این کار با عقل سازگار نیست؛ ولی برایش سفسطه می‌بافد و به دنبال این شش بیت، بحثی را به میان می‌کشد با تیترا: «اشکال آوردن بر این قصه» که در بیت اولش می‌گوید: ابلهان گویند کاین افسانه را خط بکش، زیرا دروغ است و خطا یعنی مولانا معتقد است کسانی که این مهمل را دروغ بدانند، ابله‌اند! و آنگاه زیر عنوان جواب اشکال، یک مشت یاوه و سفسطه می‌بافد: پیش مریم حاضر آید در نظر

مادر یحیی که دور است از بصر و گویا بعد چون می‌بیند که منکران چنین یاوه‌ای ابله نیستند، می‌فرماید: ای برادر قصه چون پیمان‌ه‌ای است  
معنی اندر وی {آن} مثال دانه‌ای است  
معلوم نیست چه معنا و نتیجه‌ای از این مهمل و دروغ می‌توان گرفت که مانند دانه‌ی درون پیمان‌ه باشد؛ و باید از جناب مولانا پرسید که بدبختانه در دسترس نیست!  
در ضمن بگویم آوردن ضمیر «وی» در اینجا غلط است زیرا «او و وی» ضمیر مخصوص انسان است؛ و برای جامدات و حیوانات باید ضمیر «آن» آورده و گفته شود.

هدف من از انتقاد بر محتوای داستان‌های مثنوی جلال‌الدین بلخی، تنها به این جهت است که این شاعر دو صفت عارف و فیلسوف را همراه خود می‌کشد که هیچ‌کدام را دارا نیست و این عناوین را به غلط به او چسپانده‌اند. عارفی که من شناختم و تشخیص داده‌ام با صوفی و زاهد بسیار متفاوت است؛ و عارف فردی آگاه، دانشمند، روشن بین و روشنفکر است. در حالی که صوفی متعبدی است متدین؛ و با این که فقه و شریعت را قبول دارد و به آن عمل می‌کند، از ملا و آخوندها تبری می‌جوید و مخالف آنان است. این در حالی است که خود رخت آخوندی بر تن داشته و دارد. اما عارف در واقع، دانشمندی است که هیچ خرافه‌ای حتا الزام موجودیت پیامبران را پذیرا نیست و جهان را تابع علت و معلول می‌داند. صوفیان برعکس نه تنها تمام خرافات شریعت را باور دارند، بل خود نیز از خرافات پشته‌ها ساخته و لایه‌ها بر این دیوار افزوده‌اند. نگاهی از روی تأمل و تدبر به داستان زیر که من مخصوصاً اشعارش را می‌نویسم، بیندازید تا بر شما روشن شود حضرت مولانا چه اندازه خرافی بوده است:

مادر یحیی به مریم در نهفت  
پیشتر از وضع حمل خویش، گفت  
که یقین دیدم درون تو شهی است  
کاو اولوالعزم و رسول آگهی است  
چون برابر اوفتادم با تو من  
کرد سجده حمل من اندر ز من  
این جنین مرآن جنین را سجده کرد  
کز سجودش در تنم افتاد درد  
گفت مریم من درون خویش هم

سجده‌ای دیدم از این طفل شکم  
یعنی، مادر یحیی که به یحیی حامله بوده، به مریم که به عیسی حامله است، گفته است: در ملاقات من و تو، جنین درون شکم من، به جنین درون شکم تو سجده کرد!... مریم نیز پاسخ داده است که من هم متوجه شدم که جنین درون شکم من، پاسخ جنین تو را داد و سجده کرد و در نتیجه، من دچار درد شدم!!

توجه شما خواننده را به این نکته معطوف می‌دارم که بی‌تردید مولانا به چنین مهملی معتقد بوده است که در کتاب مستطابش آن را آورده است؛ تا از چنین داستان لغو و دروغی نتیجه‌گیری کرده و ما را نصیحت کند. من از شما مخالفان نظرات خود می‌خواهم به من بگوئید صاحب چنین طرز اندیشه‌ای عارف است یا یک آخوند فئاتیک؟ معلوم است که حضرت مولانا کاملاً از وضع جنین در رحم مادر بی‌اطلاع است و

جناب آقای از بیخ عرب! شما چرا در هنگام نو شدن سال «تحویل سال» ایرانی، در تلویزیون با زبان عربی با مردم سخن گفتید؟ یا مقلب القلوب والابصار یعنی چه، فارسی نمیدانید؟ مگر ما برای رسانیدن یک پیام به زبان خودمان، کمبود واژه داریم که شما با زبان اعراب با مردم خود گفتگو می‌کنید. براستی خنده آور است ملتی که زبان و ادبیاتش لبریز از سخنان و شعرهای زیباست، نوروزش را با مقلب ال - تقلب ال - یقل دوقل آغاز کند! خنده دار نیست؟ اگر نیست پس گریه باید کرد بر این زبان.

## پرستنده و حضرت گاو

پرستنده بدون اندیشه کردن فقط می‌پرستد و می‌پرستد هرآنچه را که پدرانش پرستیده‌اند؛ می‌پرستد چوب را، خاک را، آهن را، تخته‌ی در گور را سوراخ سنگی بیابان را، دیوار خرابه قدیمی را، ستون‌ها و نقش و نگارهای قصرها را. پرستنده در هندوستان از آلت تناسلی مرد هم نمی‌گذرد، از تاپاله گاو تا خود حضرت گاو پرستیده می‌شود تا برسد به موش و سوسمار و غیره. این‌ها که خوبست از اینها بدتر پرستنده، پرستش می‌کند موجودی نادیده را که می‌گویند نه جسم است، نه روح است، نه جان دارد، نه جایش معلوم است، ولی برایش ساخته‌اند که خیلی تواناست، داناست، زور دارد، مواظب باش اگر عصبی بشود تو را از پایین‌ته‌ات آویزان می‌کند و در جایی به نام جهنم می‌سوزاند، پرستیدن این آخری واقعاً نوبراست، سد رحمت به کسی که مدفوع گاو را در هندوستان می‌پرستد، آن مدفوع یک خاصیت بویی دارد، در سرما از آن بصورت سوخت و در زمین بصورت کود استفاده می‌شود ولی آن موجود بی‌نام و نشان، بی‌جا و مکان، بی‌مرگ و زمان و دشمن مخلوقش انسان که شب و روز می‌کشد و گرسنگی میدهد و به جنگش می‌اندازد و آرامش را از او گرفته چه سودی تاکنون داشته که در پی سود بیشتری از او برای آینده هستیم؟ به پرستنده این هیولا که کسی او را نمی‌شناسد و ندیده است و عقلش هم به کارهای او قد نمیدهد! چه نامی باید داد؟ شما خودتان آن نام و آن واژه را پیدا کنید. این پرستنده به خطرناکی همان هیولایی است که چند هزار سال است در حال ساختن یک مجموعه‌ی بزرگی به نام جهنم است که تا همه مردم دنیا را، یکجا در آن جهنم بسوزاند و جزغاله کند، پرستنده چنین هیولایی هم مانند خود آن هیولا، بسیار خطرناک، بی‌ادب، فحاش زورگوست که اگر به بت ساختگی (نیست در جهان) او چپ نگاه کنید شکم‌تان را از هم میدرد و بلایی سرتان می‌آورد که از دو پا به چهار پا شدن با عشق عارفانه تن بدهید. پرستش هر موجودی چه دیده و چه نادیده جهل مسلم و به دور از منش پاک انسانی است، این سخن را تاریخ ۶ هزار ساله پرستش ثابت کرده است، نیازی به مغلظه و رفع رجوع کردن این مصیبت نیست و زحمتی برایش نکشید.

## کریمی حکاک نوروز را مصادره کرد

تلاش‌های کانون فرهنگی ایرانیان سن دیاگو در به ثبت رسانیدن نوروز ایرانیان در سازمان‌های جهانی را آقای کریمی حکاک خنثی کرد. آقای احمد کریمی حکاک در مصاحبه طولانی خود با بی بی سی لندن از هویت اسلامی خود و از اینکه نوروز یک جشن ملی نیست سخن می‌گوید و اینکه «این درباد سخن گفتن است که کسانی بگویند می‌شود برگشت به هویت پیش از اسلام... بخشی از سخنان این استاد با منش‌های ضد ایرانی را در نشریه عصر امروز لس آنجلس دوشنبه ششم اردی بهشت - برابر با ۲۶ آوریل - صفحه ۳ بخوانید. شاید دکتر مهرآسا پاسخ لازم را در شماره آینده به ایشان بدهد!

## گزیده و برگردان: محمد خوارزمی

## جهالت خدا را یافت

نویسنده Ennet Fields

در مسیر تاریخ بشر به دنبال خدا می‌گشت، پژوهش می‌کرد تا دلیلی، نشانه‌ای و امیدی به اینکه خدایی وجود دارد یا شاید وجود داشته باشد بیابد، این جستجو هنوز هم ادامه دارد و تاکنون خرد و دانش فقط طبیعت و کارکرد طبیعت را یافته نه چیزی دیگر. در حالی که خرد و دانش بیهوده به دنبال نشانی از خدا می‌گردند، در سوی دیگر جهالت، خدا را یافت، یا لااقل براین باور است که خدا را یافته است، جهالت نه تنها خدا را یافت، بلکه اطلاعات دست اول از اینکه خدا چه گفت و چه کرد، خدا چه می‌خواهد، خدا چگونه فکر می‌کند، خدا چه چیزی را دوست دارد و خدا از چه چیزی بیزار است را به دست آورده است.

جهالتی که خدا را یافت هیچ ارتباطی با مؤمنین امروزه ندارد. خدا، یا تصور اشتباه از خدا، مدت‌ها پیش پیدا شد و در دوران کودکی نژاد بشری جهالت، خدا را مدتها پیش از اینکه بشر بدانش دست یابد پیدا کرده بود، حتی پیش از اینکه چرخ اختراع شود، یا آتش مهار شود و با انسان‌ها یار و یاور گردد، در آن دنیای بایر، سرد، خطرناک، اجداد دوران بسیار دور ما قرار گرفته بودند بشریت دوران کودکی خود را سپری می‌کرد، می‌کوشید نیروهای طبیعت را درک کند، از دشمنانش بگریزد، خود را تغذیه کند، و تولید نسل نماید، اندیشه بشری از تاریکی غریزه حیوانی، به سرآغاز دلیل و برهان راه پیدا می‌کرد. تنها هم و غمش راز بقا بود. دنیای پُرخطری بود با دشمنانی در همه جا و همیشه. انسان‌ها فکر می‌کردند، رهبر ما که در فصل پیش گشته شد، اگر هم اکنون نیرو و توانش با ما بود به آسانی این دشمن را نابود می‌کردیم. و در دل می‌گفتند، ای رهبر بزرگوار در این زمان و احتیاج مبرم ما را یاری کن. و به این ترتیب خدا خلق شد. این خدایی که جهالت آن را پیدا کرد، یا به وجود آورد، از خیلی جهات به انسان شبیه شد، می‌گویند او دارای صورت، دست، شکم و پا می‌باشد (نویسنده در زیر مقاله‌اش شماره آیاتی را که در تورات و انجیل در باره دست و پا و شکم خدا آمده آورده است). به ما می‌گویند او دارای سوراخ بینی است و خوشش می‌آید که بوی سوختن گوشت قربانیان در راه خود را استشمام کند. این خدا چقدر مهربان است!

فصل نامه خواندنی شماره ۲۸ سه‌شنبه با نوشته‌های پژوهشی در باره اسلام، به همراه دو جزوه اسلام و تشیع در ایران - و کنکور وقت ظهور امام زمان منتشر شد - برای دریافت سه‌شنبه با کتابفروشی‌ها تماس بگیرید.



## از بادیه نشینی تا امپراتوری

از بادیه نشینی تا امپراتوری نام آخرین کتاب ارزنده و خواندنی استاد گرانمایه دکتر مسعود انصاری منتشر گردید. خواندن این کتاب را قویاً توصیه می‌کنیم. برای تهیه کتاب با شماره فکس: ۹۵۸۰-۶۵۹ (۲۰۲) و یا سایت [www.pyameazadegan.com](http://www.pyameazadegan.com) تماس بگیرید.

## گله‌ای کوچک!

در کتاب جدید از بادیه نشینی تا امپراتوری دکتر انصاری، در صفحه ۳۹ نام تنی چند از روشنگران دینی آمده است، ولی نام بسیاری دیگر که پیش از نامبردگان در کتاب این کار را آغاز کرده‌اند نادیده گرفته شده است.

نام هایی مانند دکتر احمد ایرانی - مهندس نادر پیمایی - اسکندر رفیعی - داود رمزی - دکتر لطف‌اله روزبهانی - آرمن ساگیان - خانم سرور - دکتر سلیمانی نژاد - هومر آبرامیان - سیاوش لشگری - جمشید نوری و بسیاری دیگر.

برای مثال سیاوش لشگری کار روشنگری را درست چند ماه پس از رخداد انقلاب، از ژانویه سال ۱۹۸۰ بمحض خروج از ایران در نشریه ایران تربیون به مدیریت آقای پرویز قاضی سعید که خوشبختانه هنوز تندرست و در تلاش است آغاز کرد، در آن زمان هیچ ایرانی در آمریکا رو در رو با اسلام و سایر ادیان به مخالفت پرداخته بود، و در همان زمان با زنده یاد کورش آریامنش در پیام ما آزادگان همکاری آغاز کرد و در آنجا هم مقاله نوشت، سپس تر در نشریه پیام و ایرانیان کانادا، نشریه ایران نیوز، خواندنیها، پردیس لس آنجلس، کیهان لندن و هر نشریه‌ای که در سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ در بیرون از ایران منتشر میشد نقد دین می‌کرد که همه آنها موجود است. سیاوش لشگری سالها پیش از آمدن آقای فولادوند و سایرین که بعدها آمدند، کانون فرهنگی خرافه زدایی را تأسیس کرد و نامبردگان بالا را به اضافه چند نفر دیگر به همکاری در کانون دعوت کرد و خود جناب دکتر انصاری دوبار در سالهای ۱۹۹۹ در آن کانون یکبار در لس آنجلس و یکبار در اورنج کانتی سخنران بوده‌اند، هنگامی که همین کانون دست به انتشار نشریه بیداری زد، در هیچ رسانه‌ای منتقد اسلامی وجود نداشت و حتی روی خط های تلفنی به کسی اجازه دو کلمه انتقاد از اسلام به هیچ کس داده نمیشد و همین آقای میبدی که امروز خود برای انتقاد و بحث دینی برنامه گذارده است خود یکی از بزرگترین موانع راه بود و اجازه نمیداد کسی کوچکترین

سخنی در باره ادیان و یا اسلام بگوید، پس از اینکه بیداری منتشر شد مدتها زمان بُرد تا سیاوش آذری برای نخستین بار توانست اسم نشریه و آگهی یکی از سخنرانی های کانون را در رادیو صدای ایران به زبان بیاورد و با سماجت سیاوش لشگری در انتشار بیداری و ادامه کار کانون خرافه زدایی، آهسته آهسته زبانها باز شد و تک تک برنامه سازانی در انتقاد از ادیان و اسلام ظاهر شدند و خوشبختانه امروز در هیچ رسانه‌ای نیست که کسی بتواند جلوی زبان مردم را بگیرد. امروز در رسانه های منتقد ادیان از همه نام میبرند بجز بیداری و نویسندگان محقق آن مانند دکتر محمد علی مهرآسا که سالهاست تمام زندگی خود را در راه روشنگری گذارده و بهمین خاطر برای نوشتن در بیداری از نوشتن در یک ماهنامه رنگ و وارنگ که سالها در آن قلم زده بود دست کشید و نوشته‌های ارزنده او را امروز دوست و دشمن دوست میدارد. انصاف است اگر نامی از پیشگامان در هر کاری میبریم حق کسانی که در این راه جوانی و زندگی خود را فدا کرده‌اند از بین نرود. خود دکتر انصاری میدانند ما چقدر به ایشان احترام داریم و دوستش می‌داریم و برایش آرزوی یک زندگی طولانی با آرامش و پیروزی‌های بیشتری کنیم.

## نیما آریان

نوشته زیر در چندین برگ است که نکاتی از آن را می‌آوریم



## شفا و عبدالعلی بازرگان

در یک میز گرد تلویزیونی عبدالعلی بازرگان و دوستانش به فرزانه‌ی ایران زمین استاد شفا تاختند و پرخاش کردند که بزرگترین گناهش ایران دوستی بود. در پاسخ به دشنام های زشت و زننده بیگانه پرستان مسلمان باید گفت:

سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین شکند

قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

بسی مایه شرمساری است که عبدالعلی بازرگان و یارانش هنوز اسلام را نمی‌شناسند که تازی نامه (قرآن عرب ها) را آیه های سبز می‌نامند، و این در حالی است که رهبر فکری آنها علی شریعتی در کتاب اسلام شناسی برگ ۵۸۰ به خوبی در شرح داستان کشتن قبیله بنی قریظه در برابر چشمان سرد و خشک محمد آیه های سرخ را مو به مو به نمایش می‌گذارد...

عبدالعلی بازرگان چون در ۱۴۰۰ سال پیش زندگی می‌کند برای مردمان سده‌ی بیست و یکم همچنان ولی فقیه برمی‌گزیند تا پیشوایی مردم را به مشتی تهی مغز تازی پرست بسپارد.

اینها مشتی تازی پرست هستند که دشمن شماره یک پدیده روشن اندیشی می‌باشند و با چنگ و دندان از آیین واپسگرای اسلام پشتیبانی می‌کنند... پاسخ کامل نیما آریان را به عبدالعلی بازرگان و یاران هم اندیش‌اش در سایت [nimari.blogspot.com](http://nimari.blogspot.com) بخوانید.



### Thinking points for Iranian youth

Christians are marginally better regarded than the Jews, but the Koran still accuses them of falsifying the scriptures.

5.75: "they surely are infidels who say (God is the third of three), for there is but one God, and if they do not refrain from what they say, a severe punishment shall light on those who are unbelievers."

They are also accused of worshipping Jesus as the son of the God, and like the Jews, as they have been led astray, so they must be brought back to the true religion, that is, Islam.

Ibn-Varrgh

## بیداری

نشریه کانون فرهنگی خرافه زدائی

### استعمار چگونه کار می کند

یک نمونه از شگردهای استعمار آنست که یک دانشمند غربی غیر مسلمان، از اسلام تعریف و تمجید می کند! این تمجید حساب شده که آب و نان دائمی برای او دارد باعث خوشحالی و سر بلندی مسلمانان می شود و آنرا سندی بر حقانیت دین خود می بینند. (در صورتی که آن دانشمند غربی را اگر بکشید خودش حاضر به مسلمان شدن نیست.) نتیجه این کار نفوذ راحت تر غربی ها در بین سرمداران کشورهای مسلمان و چپاول آن هاست.

برای تعدادی از مشترکین که مدتها بود ما را یاری نداده بودند بناچار فرستادن این شماره از بیداری مقدور نشد متأسفانه تعداد دیگری هستند که اگر کمک نکنند از شماره بعدی نشریه را دریافت نخواهند کرد. این نشریه به همه ایرانیانی که تا کنون آن را یاری داده اند تا چاپ شود و آنها که دوستش دارند آن را بخوانند تعلق دارد و آنرا بیاری همدیگر برای آیندگان تهیه میکنیم

تلفن و فکس بیداری (858) 320-0013  
bidari2@Hotmail.com www.bidari.org

رادیو صدای هوستون تکراس را روی

<http://www.Kriht.com>

گوش کنید و با تلفن 281-561-9697 در برنامه های زنده آن شرکت کنید

در سن دیاگو اگر بیداری را پیدا نکردید، سری به فروشگاه ساحل بازار در شهر «لاهویا» بزنید. ۹۹۵۹-۴۵۶(۸۵۸)

در وست وود لس آنجلس اگر بیداری گیرتان نیامد سری به کلبه کتاب در ۱۵۱۸ وست وود بزنید ۶۱۵۱-۴۴۶(۳۱۰)

Prst Std  
U.S. Postage  
Paid  
San Diego, CA  
Permit No. 2129

BIDARI  
بیداری  
P.O. BOX 22777  
San Diego CA 92192  
U.S.A